

تصویرسازی نمادین با هوش مصنوعی

ضرورت نظم در جنبش شیر و خورشید

نظمی که از دلِ بی‌نظمی برمی‌خیزد

دکتر پیمان بخشایش، جراح تروما · MD, PhD, MBA

بارها دیده‌ام که چند ایرانیِ دلسوز برای کاری گرد هم می‌آیند. روز اول، همه با شوق از ایران می‌گویند. روزی که نخستین اختلاف پیش می‌آید، یکی می‌گوید «قرارمان این نبود» و دیگری، با همان صداقت، می‌پرسد «کِی چنین قراری گذاشتیم؟» هر دو راست می‌گویند. آن‌قدر برای شروع کار شتاب داشته‌ایم که هرکس با قرارِ نانوشتهٔ خودش به خانه برگشته است. به گمان من، بخشی از آنچه امروز در جنبش شیر و خورشید به حسابِ بی‌وفایی یکدیگر می‌گذاریم، از همین گفت‌وگوی انجام‌نشده می‌آید.

چهار نگاه زیر یک پرچم

از دل بی‌نظمی هم نظمی زاده می‌شود. آدم‌ها راه‌هایی را می‌آزمایند، به بن‌بست می‌خورند، از هم یاد می‌گیرند و سرانجام روشی پیدا می‌کنند که کار را پیش ببرد. اما این یادگیری هزینه دارد. گاهی توانمندترین آدم جمع، همان کسی که حوصلهٔ هیاهو ندارد، پیش از آنکه فرصتی برای نشان‌دادن توانش پیدا کند، کنار می‌رود. اگر از روز اول معلوم باشد چه می‌خواهیم و از یکدیگر چه انتظاری داریم، چه بسیار رفاقت‌ها که حفظ می‌شود و چه بسیار کارها که به آخر می‌رسد.

در نوشته‌هایم دربارهٔ «پهلویسمِ گذشتگان» و «پهلویسمِ آیندگان» از دو شیوهٔ نگاه‌کردن به یک میراث سخن گفته‌ام. [۱] در جنبش امروز، وقتی نام شاهزاده رضا پهلوی به میان می‌آید، دست‌کم چهار انتظار متفاوت را می‌شنوم.

برای گروهی، شاهزاده از همین امروز شاهنشاه ایران است. آنان سلطنت او را حقی تاریخی می‌دانند که رأی‌گیری درباره‌اش موضوعیتی ندارد. گروهی دیگر او را رهبر دوران گذار می‌بینند و معتقدند جمهوری‌خواه و پادشاهی‌خواه می‌توانند تا روز انتخاب آزاد، بر سر رهبری او همکاری کنند. گروه سوم به هوش و توانایی او چنان باور دارند که برای هر مسئله‌ای چشم به تصمیم شخص او می‌دوزند. نتیجه‌اش این است که حتی کارهایی که خودشان بهتر از هرکس می‌شناسند، روی زمین می‌ماند.

من خودم را در نگاه چهارم می‌شناسم. خود را همراه، همیار و رفیق شاهزاده رضا پهلوی در راه رسیدن ایران به یک دموکراسی سکولار و پارلمانی می‌دانم. رفاقت برای من تعهدی دارد. اگر از عهدهٔ کاری برمی‌آیم، باید بتوان روی قول من حساب کرد. اگر خطایی می‌بینم، باید آن‌قدر حرمت رفاقت را نگه دارم که حرف دشوار را هم بزنم. در «پهلویسم، رهایی یا اطاعت؟» نیز از همین پیمان میان انسان‌های آزاد نوشته‌ام. [۲]

چه کسی وفادارتر است؟

نقش تاج بر بازوی کسی ممکن است یادگار عشقی صادقانه باشد. مشکل از جایی شروع می‌شود که صاحب آن بازو به خود حق بدهد دربارهٔ وفاداری دیگری حکم صادر کند. در فضای مجازی گاه یک پرسش دربارهٔ بودجه یا اختیار سخنگو کافی است تا پرسش‌کننده را به مماشات و سازشکاری متهم کنند. نخستین قربانی این رفتار، کسی است که پرسیده. قربانی بعدی، جمعی است که دیگر کسی در آن جرئت پرسیدن ندارد. من شایسته‌سالاری را از همان لحظه‌ای جدی می‌گیرم که فردی کم‌ادعا، به پشتوانهٔ کاری که بلد است، بتواند نظر جمع را تغییر دهد.

---

۱. پیمان بخشایش، «پهلویسم نوستالژیک و پهلویسم آینده‌نگر»، ۳۱ مه ۲۰۲۶، و «پهلویسم و عملگرایی سیاسی»، ژوئن ۲۰۲۶.

۲. پیمان بخشایش، «پهلویسم، رهایی یا اطاعت؟»، نسخهٔ بازنگری‌شده، ۲۰ نوامبر ۲۰۲۶.

بدنه‌ای که با هم حرکت می‌کند

در «رنجِ کوسهٔ شیر و خورشید» جنبش را همچون کوسه‌ای دیده‌ام که باید از روزنه‌ای تنگ میان صخره‌ها بگذرد. [۳] برای عبور، چشم باید روزنه را ببیند و پیکرِ نیرومندِ کوسه باید بتواند به همان سو بپیچد. اگر در جنبش ما کسی خطر را زودتر از دیگران ببیند و از بیم برچسب خوردن خاموش بماند، چشمِ این پیکر را خودمان بسته‌ایم.



ماهی‌های پراکنده در یک پیکر، رو به روزنهٔ روشن.

برای نمونه، چند نفر می‌خواهند نشست کوچکی دربارهٔ آیندهٔ آب در ایران برگزار کنند. یکی تالار می‌گیرد، دیگری متخصصان را دعوت می‌کند و سومی هزینه‌ها را می‌پذیرد. کافی است پیش از انتشار نخستین آگهی بنشینند و معلوم کنند چه کسی برنامه را نهایی می‌کند، چه کسی حق دارد به نام جمع سخن بگوید و اگر پول یا وقت کم آمد، تصمیم با کیست. بعد از نشست هم به کسانی که به آنان اعتماد کرده‌اند بگویند چه حاصل شد. همین تجربهٔ کوچک چیزی به جنبش می‌دهد که هزار ابراز ارادت نمی‌دهد. دفعهٔ بعد مردم می‌دانند برای کدام کار سراغ چه کسی بروند.

من برای ایران «ملتِ قوی، دولتِ قوی و شاهِ قوی» می‌خواهم. در پادشاهی مشروطه‌ای که آرزوی من است، ملت آن‌قدر قدرت دارد که دولت را با رأی خود تغییر دهد. دولت توان آن را دارد که آب سالم به خانه‌ها برساند و در برابر مجلس حساب پس بدهد. شاه چنان اعتباری دارد که حتی شهروندی که به جمهوری رأی داده، هنگام بحران او را امین کشور بداند. ایرانیانی که در داخل و خارج کشور دانشگاه، کارخانه، بیمارستان و خانواده اداره می‌کنند، برای سهم خود در ساختن چنین ایرانی آمادگی دارند. حیف است همهٔ این توان را معطل درایت و دلسوزی یک نفر بگذاریم.

---

۳. پیمان بخشایش، «رنجِ کوسهٔ شیر و خورشید»، ۱۶ نوامبر ۲۰۲۶.

اعتماد، از هر دو سو

انقلاب پنجاه‌وهفت برای خانوادهٔ پهلوی به تبعید انجامید. شاهزاده رضا پهلوی پیش از سقوط سلطنت برای آموزش خلبانی به آمریکا رفته بود و انقلاب راه بازگشتش را بست. [۴] در حافظهٔ من از آن دوران، هم صدای کسانی مانده که به خیابان رفتند و هم سکوت کسانی که نظم پیشین را برای ایران سودمند می‌دانستند و در خانه ماندند. امروز که از شاهزاده می‌خواهیم بار دیگر به جامعه اعتماد کند، ما چه تجربهٔ تازه‌ای از خودمان پیش روی او می‌گذاریم؟

به مادرش، خواهرش، همسرش و سه دخترش فکر می‌کنم. پس از این همه سال که مردسالاری در قانون و زندگی زنان ایرانی جا خوش کرده، احترام به این خانواده برای من یک محک ساده دارد. وقتی در جمع خودمان زنی صاحب‌نظر است، آیا اختیار تصمیم را هم به او می‌سپاریم؟ دختران ایران از رفتار امروز ما بهتر می‌توانند دربارهٔ جایگاه فردای خود داوری کنند تا از وعده‌هایی که برایشان می‌دهیم. سکولاریسم، مدرنیسم و ملی‌گرایی ایرانی که من از پهلویسم می‌فهمم، باید در حق برابر همین دختران، در انتخاب آزادشان و در استفادهٔ کشور از دانش و توانشان دیده شود.

برداشت من این است که شاهزاده، در کنار سامان‌دادن به کار نزدیکان خود، برای تمام جامعه نسخه‌ای واحد نپیچیده است. برای این فاصله سه معنا می‌بینم. نخست، جامعه مجالی می‌خواهد تا توانِ هنوز ناشناختهٔ خود را آشکار کند. دوم، اعتماد دوطرفه است. او هم حق دارد ببیند چه کسانی پای قولشان می‌ایستند و با کسی که با آنان اختلاف دارد چگونه رفتار می‌کنند. سوم، فردای ایران متغیرهایی دارد که در اختیار هیچ‌یک از ما نیست.

ساعت صفر و نخستین ضربِ ارکستر

آمریکا و اسرائیل چه تصمیمی خواهند گرفت؟ فشار خارجی چه اثری بر توان سرکوب جمهوری اسلامی خواهد گذاشت؟ آیا تنگنای نان مردم را به خیابان می‌کشاند یا جامعه، با شناخت خطر، تصمیم سیاسی خود را برای پایان‌دادن به جمهوری اسلامی گرفته است؟ پاسخ را از پیش نمی‌دانم. آنچه از دی‌ماه ۱۴۰۴ می‌دانیم، بهای سنگینی است که مردم در برابر سرکوب پرداختند. [۵] من که جراح تروما هستم، نمی‌توانم از جانِ مردم با سبکیِ کلمات روی صفحهٔ تلفن حرف بزنم. آن‌کس که در ایران از خانه بیرون می‌رود، عزیزِ کسی است که چشم به در دارد. این مسئولیت باید در هر داوری سیاسی ما وزن داشته باشد.

باور دارم هنگامی که ساعتِ تصمیم بزرگ فرا برسد، شاهزاده رضا پهلوی می‌تواند مانند رهبر یک ارکستر، هدایت جنبش را به دست بگیرد. آن تصویر را پیش چشم بیاوریم. دست رهبر بالا می‌رود. هر نوازنده سازش را کوک کرده، سهم خود را تمرین کرده و آن‌قدر به صدای دیگری گوش داده که می‌داند کجا باید وارد شود. من به آن لحظه امید دارم، چون تمرینش از همین امروز در اختیار ماست. از جمع کوچکی که پیش از آغاز کار قرارش را روشن می‌کند، از زنی که تصمیمش را به اجرا می‌گذارد، از رفیقی که حرف دشوار را می‌زند و باز فردا کنار ما می‌ایستد. روزی که دست رهبر بالا برود، صدایی که بلند می‌شود صدای خودِ ایران خواهد بود.

---

۴. زندگی‌نامهٔ رسمی شاهزاده رضا پهلوی، بخش‌های آموزش خلبانی، تبعید و خانواده.

۵. دفتر سازمان ملل در ژنو، گزارش نشست ویژهٔ شورای حقوق بشر دربارهٔ اعتراضات ایران، ۲۳ ژانویهٔ ۲۰۲۶.